

# زنان و سنت

در مصاحبه با شهلا لاهیجی



شهلا مصدق

کم کم به سال جدید نزدیک می شویم و بالطبع این اتفاق خوب که طبیعت در آن پیش قدم است ما را به یاد اجرای مراسمی خاص می اندازد که وقتی خوب به آن توجه می کنیم، متوجه می شویم که این مراسم قدمت و عمری چندین هزار ساله دارد که اگر بدانیم چگونه و چرا و چه طور به وجود آمده و چه طور حفظ شده خالی از لطف نیست. به خصوص که در خلال این مطالعه متوجه می شویم که انسان ها صرف نظر از ملیت، رنگ، جنس و زبان چه قدر وجوه مشترک قابل اعتنا دارند که اگر به این امر آگاه شوند، مطمئناً جایی برای اعتناء به نژاد و مرزهای خط کشی شده جغرافیایی نمی ماند. خانم شهلا لاهیجی در این باره بسبب با ما سخن گفته و آن قدر دقیق و موشکافانه (البته با توجه به محدودیت های موجود مثل تعداد صفحات مجله، حوصله ی خواننده و غیره) به این امر پرداخته که در عین خلاصه بودن بسیار موجز است. شهلا لاهیجی مطالعات وسیع اسطوره شناسی داشته و در این زمینه کتاب های باارزشی تألیف کرد. او جامعه شناس است که کارشناسی اش را از دانشگاه لندن دریافت کرد. ضمن این که نخستین بانوی ناشر ایران نیز است.

شهبلا لاهیجی متولد ۱۳۲۰، و مدیر انتشارات روشنگران و مطالعات زنان که تا به حال بیش از دوست عنوان کتاب از آغاز یعنی سال ۱۳۶۲ تا کنون منتشر کرده است. شهبلا لاهیجی نویسنده و مترجم نیز می‌باشد و طی سال‌ها فعالیت فرهنگی به موفقیت‌های بسیاری چه در داخل و چه در خارج از کشور نایل آمده که آخرین موفقیت بین‌المللی‌اش دریافت جایزه بین‌المللی نشر است که در شهر گوتنبرگ از سوی اتحادیه‌ی بین‌المللی ناشران به وی اهدا شد.

اتحادیه بین‌المللی ناشران یا (International Publishers Association) IPA در سال ۱۸۹۶ تأسیس شد و هم‌اکنون صنعت نشر جهانی ۷۸ ملیت را از ۶۶ کشور زیر پوشش خود دارد.

دفتر مرکزی این اتحادیه در ژنوسوئیس است و با شهبلا لاهیجی می‌توان در مورد مسایل مختلف از زنان گرفته تا کودکان و نشر و نویسندگان و مترجمان و... صحبت کرد. اما امروز از او خواستیم که درباره‌ی سنت برایمان صحبت کند و به‌رحال با توجه به این‌که این روزها جشن «سپندارمزد» یا «جشن اسفندگان» را در پیش داریم گفتگوریان با ایشان «زنان و سنت» نام گرفت.

زنان اصولاً بانی سنت هستند و این هر آن چه که هست در روابط انسانی آن چیز است که در جهان زنانه می‌گذرد و هر کدام از اینها تعاریف خودش را برای زندگی و آن بخش فلسفه عملی یعنی تدبیر منزل دارد که حالا بخشی از آن اقتصاد است.

یعنی عملاً نه تنها در آن چه که در خوراک و تغذیه انجام می‌شود من متوجه شدم چه میزان منطق و عقلانیت در آن است. برای مثال چه چیز را با چه چیز بخوریم در رفتار هم همین طور است. مثلاً شما در دنیای سنتی می‌بینید که کوزه‌ها را در پایان سال می‌شکنند دلیلش معلوم است برای این که در کوزه یک لایه‌ای می‌بندد که آن لایه آمادگی دارد که تبدیل به قارچ شود و این را با یک جور احساس شادمانی مثل مناسک و سنت می‌شکنند در حالی که یک ریشه بهداشتی ساده دارد. اینها همه یک منطقی دارد که این دلایل فراموش می‌شود اما مردم انجام می‌دهند بدون این که ریشه‌اش را بدانند یعنی شما اگر از هفتاد یا هشتاد درصد مردم سوال کنید که چرا پشت سر مسافر آب می‌ریزید خیلی که اطلاعات داشته باشند می‌گویند آب روشنایی است اما این طور نیست آناهیتا، بانوی آب و دارنده آبهای جهان حافظ مسافران است و این براساس این رسم است که ما آب را می‌ریزیم که آن سنت باستانی حفظ بشود و او همچنان حافظ مسافر ما باشد در راه. در تمام اینها یک جور منطق است ولی ما دیگر ریشه را فراموش کردیم و این گسست فرهنگی بخشی مربوط به دور شدن، بخشی از آن به دلیل مکتوب نشدن است و بخشی از آن باز می‌گردد به آن قصه عدم علاقه ما به نوشتن، خواندن تا شنیدن. یادمان باشد آنچه که سینه به سینه نقل می‌شود بخشی یا قسمتی از آن حذف می‌شود یعنی در حافظه فراموش می‌شود و در نقل آن به هر حال فقط ممکن است خود عمل بماند مثلاً در شب یلدا معمولاً توصیه می‌شود که میوه‌های خنک نخورید. ثابت شده که تمام آن چه که

ما بهش می‌گوییم میوه‌های خنک دارای مقدار زیادی ویتامین ث است. انار یکی از آن میوه‌هایی است که حتماً در شب چله خورده می‌شود. انار نه تنها سمبل آناهیتاست سمبل یک رسم قدیمی است. سمبل است. نشانه است، اگر ما بعداً حرفی راجع به آناهیتا نمی‌زنیم این است که برای مردم دیگر آناهیتایی شناخته شده نیست ولی روح زنانه شناخته شده است برای همین شما کسی را که می‌خواهید انتخاب کنید، کسی را که دوست دارید، بسوی او انار پرتاب می‌کنید. پس انار سمبل زندگی و شکفتگی است و سمبل استقرار است.

**مصدق:** مثل اینکه نارنج هم هست. در نمایشنامه پرده‌خوانی بهرام بیضایی از نارنج استفاده می‌شود...

**لاهیجی:** بله نارنج هم هست، ببینید متاسفانه ما هیچ سعی و کوششی در جمع‌آوری آثار فولکلور نکردیم و هر آن چه که الان هست...

**مصدق:** ترنج همان نارنج است؟

**لاهیجی:** نه این یک قصه است. اینها دفترهایی بودند که در قصه‌شان آمده که اگر به اینها دست می‌زدی و با آنها با خشونت رفتار می‌کردی اینها می‌مردند. این دختران نارنج و ترنج بسیار ظریف و شکننده بودند و شما هر چه درون قصه‌های ایرانی را نگاه کنید، می‌بینید ما پری بدجنس نداریم. اصولاً لفظ پری یعنی فرشته. نسبت به عجوزه یعنی زن پیر این نگاه منفی را داریم. علتش این است که در سمت مردانه ما پیر سالار هستیم ولی درست زنانه آن را به محتاله بودن و دمامه بودن یعنی آن تجربیات را منفی نگاه می‌کنیم اما ضمن آن چیزی داریم به نام حکیمه‌ها که همه آن زنان بزرگ یا پیرسانی هستند که انبانی از تجارب دارویی هستند. یعنی زن پزشک‌ها یا حکیمه‌های ما همه درمانگر و درمان‌بخش هستند. یعنی شما اگر در این زمینه مطالعه کنید خیلی نکات مثبت فراوانی در جهان زنانه ما که هرگز نوشته نشده، هرگز راجع به آن تحقیق نشده پیدا می‌کنید که ما فقط آن را نقل می‌کنیم و هیچ وقت نمی‌گوییم که داستان نمکی چقدر داستان هوشیاری زنانه است یا حسن کچل یا سنگ صبور یا ماه پیشونی یا خاله سوسکه که اینها یک عمق اجتماعی دارد. من هیچوقت اینها را داستان‌های بچه‌ها و کودکان نمی‌بینم من اینها را داستان‌های بزرگسال می‌دانم فکر هم می‌کنم قصه‌های بزرگ سال است. نقل دور کرسی شاید نقل همین داستان‌ها به صورت تجربه بوده که مسن‌ترها برای جوان‌ها و برای بچه‌ها تعریف می‌کردند ولی نه یک بار بلکه مکرر که این ذهنی می‌شود و می‌رود در ذهن ما و می‌ماند به هر حال هدف از گفتن این حرف‌ها این است که مناسب ایرانی یک مناسب اصیل است که ریشه در روابط اجتماعی ما دارد و ما با چنگ و دندان آنها را از گذر تاریخ و از حمله فراموشی نجات دادیم. گاهی وقت‌ها ناگزیر هستیم تغییر شکل بدهیم آنها را گاهی مجبور شدیم لباس دیگری بر آنها بپوشانیم.

گاهی مجبور شدیم با نام دیگری ستایش‌شان کنیم ولی سعی در نگهداریشان داشته‌ایم. حالا به هر حال اسفند ماه است که ماه زنان است و تمام این ماه، ماه زنان است و پنجاه‌اش یعنی روز پنجم اسفند روز اسفند ماه است. روز مردگیران است و یک دتیا آداب و رسوم زیبا که در این ماه و این روز اجرا می‌شده که مجموعه‌اش آن رسوم و آداب و عاداتی هست که زنان پاسدارانش بودند و به همین جهت هم مانده. برای این که خانه‌ها حافظ آن بودند و هر آن چه که در خانه هست و به دست زنان هست این‌ها می‌ماند و در همه آنها هم یک عقلانیت خیلی منطقی حکمفرماست و هیچ کدامش هم بی‌ربط و بی‌دلیل نیست. آن چه که بعدها به نام خرافه به آن اضافه شده چیزهایی است که به هر حال می‌تواند از فرهنگ‌های مهاجم که به ما هجوم آورده، باشد. دوران‌های فشار ممکن است ما را خرافه‌پرست کرده باشد یا خرافه‌خواه کرده باشد به دلیل این که وقتی شما مستاصل هستید ناگزیر، خرافه‌پرست می‌شوید و این طبیعی است. بیشتر کشورهای که تحت سلطه قرار می‌گیرند. خوب ما بعد از یک دوره طولانی حمله عرب‌ها، مغول‌ها را داشته‌ایم. ترک‌ها را داشته‌ایم که اینها بخشی را آورده‌اند اما همیشه من وقتی دیگران از این حمله‌ها شکایت می‌کنند من می‌گویم آن سوی دیگرش را ببینید که با این حمله‌ها، ما هنوز جغرافیای مان را، زبان مان را و اقوامان را داریم. در حالی که تمام کشورهای که به قدمت ما بودند دیگر اثری حتی از زبان و قومیت ندارند مصر اصلاً عرب نیست اما امروز عربی صحبت می‌کند و جزء کشورهای عربی است ولی ما همچنان ایرانی‌ایم و اقوامان را داریم و آداب و رسوم مان را.

مصدق: خانم لاهیجی شما راجع به پنجه اسفند صحبت کردید یا پنجم اسفند و در صحبت‌هایتان اشاره کردید که این روز، روز زن در تاریخ باستانی ماست و حتماً منابع و تاریخ معتبری در این مورد هست که ما چون در اسفند هستیم دوست داریم به این مسئله به خصوص بیشتر بپردازیم و در ادامه همین صحبت برای ما به چند مورد از مراسم مخصوص این روز اشاره کنید و اصولاً چرا ماه اسفند ماه زنان است؟

لاهیجی: می‌دانید در گذشته برنامه‌های فصلی در ایران عوض می‌شده. ما یک موقعی مهرگان را داشتیم یعنی موقعی که ما در سرزمین‌های گرم‌تر زندگی می‌کردیم آغاز زندگی با مهر ماه شروع می‌شده به همین جهت ما مهرگان را داشتیم. یعنی موقعی که مادر شوش و شوشتر و ناحیه جنوب زندگی می‌کردیم اما در آغاز در آن موقع که این نوروز ما نوروز جمشیدی هست یعنی مال اون موقعی است که ما در شمال یعنی یک منطقه سرد زندگی می‌کردیم ماه اسفند در حقیقت ماه ذوب شدن یخ‌ها، آغاز جوانه زدن گیاهان و شروع تجدید حیات طبیعت بود و به همین جهت یکی از مقدس‌ترین ماه‌هاست در تقویم ایرانی آریایی. نمودار این زمین که سپندار مزد است در فرهنگ ایرانی. فرهنگ خاورمیانه‌ای ما آن عوامل خودش را دارد. بالطبع فرهنگ‌ها با هم قاطی شده‌اند ولی ما اگر ما بخواهیم از اسفند ماه صحبت کنیم باید برگردیم به فرهنگ آریایی چون این از آن‌جا آمده است و این ماه چون شروع طبیعت است

و زن که مظهر زایش و رویش و باز تولید است مظهر آن است. همان جور که ماه امرداد در حقیقت ماه نمیرایی است که مبادا چیز دیگری چتری نیست یعنی سبزی از بین می رود. یعنی الهای که امرداد سمبل آن است بر ضد آن چیری که در طبیعت می افتد، برای حفظ این ماه است. یعنی نمودن، از بین رفتن. اسفند ماه، ماه زندگیست به همین جهت ماه زنان است و پنجاهش یعنی روز پنجم آن که روز مرد گیران است مراسمی انجام می شود که اولاً اداره امور شهری یا هر جا را به زنان می سپردند و مردان را از شهر یاده یا دهیو بیرون می کردند و اگر مردی جرات می کرده که به این حریم وارد بشود می گرفتند و کمی او را می زدند و می بستند به درخت به نشانه تمرد و بعد رنگش می کردند که همه بفهمند که این مرد به حریم زنانه در روز پنجه یعنی پنجم اسفند تجاوز کرده بعدها این مراسم رنگ تبدیل به یک مراسم نشانه گذاری شد یعنی این که زنان پنهانی چیزهای رنگی داشتند و بعد مردهایی را که به این حریم وارد می شدند دنبال می کردند گاهی هم مردها عملاً این کار را می کردند اینها را نشان می کردند و این مراسم کمی شاد، کمی در حقیقت تقابلی ولی به نظر نمی آید که اصلاً خشونت آمیز بوده باشد به نظر می آید که همه اش شوخ طبعی است شبیه آن چیزی که ما به عنوان شاه یک روزه و آن در حقیقت مسایح جامعه را مشکلات جامعه را در یک زبان طنز از زبان یک حاکمی که یک روز فقط می تواند حاکم باشد و انتخاب هم می شده حالا یا با کبرتر یا باز انتخاب می شده می توانسته بگوید، به نظر می آید که مراسم مرد گیران هم جنبه طنزش می چربد چون این مردان در حقیقت فرزندان یا برادران یا پدران یا شوهران بودند و حتماً خصومت و خشونت هم در موردشان به کار نمی رفته. که یک جور طنز ملیح یا طنز طنز بوده. در بین زرتشتیان در پایان این ماه سفره های دارند به نام سفره شاه پریان (که این را البته زرتشتیان بهتر می دانند و می توانند برایتان توضیح بدهند) که بسیار بسیار شبیه آن چیز است که مادر مراسم دینی شیعه به نام سفره یووالفضل می اندازیم. حتی موادی که در آن سفره می گذارند شبیه همان چیزی است که ما در سفره حضرت عباس می گذاریم و سنگی هم که مال این روز است سنگ سبز است، یعنی زهره و در این مناسک مردان حضور ندارند یعنی در موقعی که او را یا چیزهای دیگرش خرانده می شود. ولی موقع غذا خوردن مردان را بر سر سفره صدا می کنند و می بینیم که شاید این آن روشی است که ما سنت هایمان را حفظ می کنیم و به آینده می سپاریم حالا با اسامی دیگری و یا بر طبق مقدسات زمانمان با نام جدیدی و شکل جدیدی. حالا یکی از دغدغه های ما شاید این فرایند جهانی شدن است که به ما وقت و امکان نمی دهد که این سنت ها را حفظ کنیم.

ولی می بینیم که در جهان بسیار بسیار صنعتی که آمریکا مظهر آن است، یک رسمی که اینها از اروپا همراه خودشان برده اند مثل هالوین که در اروپا دیگر آنقدر پیگیری نمی شود در آمریکا به شدت و به شکل بسیار غلو آمیز اجرا می شود به طوری که ماه اکتبر که پایانش هالوین است اصلاً فکر می کنم آمریکا را کدو بر می دارد. چون مظهر آن کدو است. پس می بینیم که سنت خیلی منافات ندارد با جهان صنعتی اگر ما مردمی باشیم که به بخشی از این سنت هایمان به چشم هویت نگاه کنیم و بتوانیم اینها را همخوان با جهان امروزی بکنیم.

برای هالووین یک جریان اقتصادی است در آمریکا. یعنی یک عده کشاورز کارشان کدو است. یک عده‌ای تزئین کننده مراسمی را دارند که مربوط به هالووین است. لباس، فانس، لباس‌هایی که غیرعادی است خریده می‌شود، دوخته می‌شود، میادله می‌شود. بنی چون اقتصاد هم همراه آن است بنابراین رونق اقتصادی هم هست یعنی این سنت آمده را با وضعیت امروز یک جامعه سرمایه‌داری هماهنگ کرده کسی هم در صدد نفی آن البته ما کمی نسبت به آن حساسیت داریم. چون این شاید یادمانی ماندگاره. به همین در اروپا اجرا نمی‌شد ولی در آمریکا خیلی مفصل یاد و اجرا می‌شود و دلیلش هم اینست که آمریکایی‌ها تاریخ ندارند از این وقایع به عنوان تاریخ استفاده می‌کنند چون این مراسمی که در آن جا زنان جادوگر که در حقیقت همان زنان دانا بوده‌اند که مردم آنها را می‌سوزانند و به همین جهت در خیلی از کشورهای پیشرفته اروپایی که حالا زنان دارای مناصب موقعیت‌های مدیریتی در همه سطوح حتی ریاست جمهوری هستند اجازه نمی‌دهند که مترسک‌ها را در شکل زنان جادوگر ساخته بشود و سوزانده شود و می‌گویند این در حال حاضر بازمانده همان تحجری است که زنان دانا را به عنوان زنان جادوگر و ساحر را به جرم که اصلی‌ترین اتهام‌شان بود در مراسمی خاص می‌سوزاندند.

ولی باز هم ما می‌بینیم که در مبادله فرهنگ‌ها ریشه‌های مشترکی دیده می‌شود مثل: آجیل مشکل‌گشای ما. این آجیل که خشکبار اجزای تشکیل‌دهنده آن است در هر دو هست که میوه خشک است که این میوه خشک مانده از دوران گنهبار است یعنی هر چیزهایی که در آجیل مشکل‌گشای ما است در آجیل مخصوص سه روز اول مردگان آیین زرتشتی هم هست. من منظورم این است که شاید این یکی از دلایلی است که ما با فرهنگ‌مان با زبان‌مان حالا با تغییراتی و با جغرافیا و ملت‌های مان ماندیم. این اصلاً خاص ایرانی است. ایرانی می‌تواند خودش را وفق بدهد به همین جهت ما نتوانستیم مهاجمین بیرون کنیم نه در مورد اعراب این صدق کرده نه در مورد مغول‌ها و... اما توانستیم آنها خودمان حل کنیم حتی اسکندر را وادار کردیم که نه تنها لباس ایرانی بپوشد. بلکه خود را فرزند ایران بداند، ترک مغول را تبدیل به سلطان محمد خدابنده کردیم، یعنی همیشه این راه آنها را در خودمان حل کردیم. علتش هم این غنا و غلظت فرهنگی ماست که ضررهای خودش را هم دارد اما منافعش از جهت حفظ هویت ملی ما چشمگیر است من چیز خیلی جالبی را متوجه شده‌ام این که کسانی که از ایران بیرون هستند و خارج از زندگی می‌کنند بسیار سعی دارند که این سنن را احیاء کنند، به خصوص در نسل جوان دیده می‌شود.

یعنی نسلی که حتی در ایران به دنیا نیامده است بیش از والدینشان سعی دارند این رساله زنده نگه دارند. وقتی من یک سال نزدیک نوروز در آمریکا بودم دیدم که در تمام دانشگاه‌ها بچه‌های ایرانی سبزه سبز کردند، هفت‌سین چیدند و دل‌شان می‌خواست که برای همه این رسم را توضیح بدهند. طفلک‌ها خیلی وقت‌ها هم نمی‌دانستند و وقتی از آنها سوال

که چرا حبوبات مختلف سبز می کنید آنها نمی دانستند که پشت این سنت همان منطق عقلایی زنانه است که امسال سال کدامیک از این حبوبات است. از میان این حبوبات کدام را سبز کنیم بهتر رشد می کند؟ چون این گفته می شود که در حرکت های ستاره شناسی بعضی از سال ها برای رشد بعضی از دانه ها خوب است مثلاً یک سال ممکن است عدس خوب رشد کند و سالی دیگر لوبیا یا گندم و اینها همان دانه هایی است که سبز می شود تا بفهمند در آن سال چه چیزی را باید سبز کنند و این یک تزئین ساده نیست و یک منطقی در این کار قرار دارد. به همین جهت هم در تخت جمشید در هفت ستون هفت دانه کاشته می شده و بعد اعلام عمومی می شده که بهترین دانه ای که امسال می توانید بکارید که محصول خوبی بدهد کدام است. که می توانسته گندم باشد یا جو یا هر دانه دیگری. از مراسم دیگر نوروز را می بینیم که پایان اسفند ماه است. پایان اسفندگان است آن شب هزاره یا آن شب عرفه در حقیقت، آن شبی که ما ماهی می خوریم نشان از آن اقوامی دارد که زنان در آن محوریت دارند و گوشت نمی خوردند...

### مصدق: اشاره کردید اقوام زن محور یعنی همان اقوام زن سالار؟

لاهیجی: نه زن سالار نه. اگر مادر سالاری بود ما تفاوت طبقاتی داشتیم ببینید در تمام حاشیه کویر ایران دو هزار سال دهیوهای مختلفی بودند که اینها با هم مبادلات تجاری داشتند مبادلات پایاپای. معلوم است که از اینجا این می آمده از آن جا اون می آمده یا می رفته است، در تمام این ها زن و زایش مقدس بوده است ولی شما هیچ قصر فرمانروا نمی بینید به همین جهت به نظر نمی آید کسی رئیس دیگران بوده به نظر می رسد که یک شورایی از زنان این جوامع را اداره می کرده اند. به هر حال به شکل مملکت حتماً نبوده است. به همین جهت هم به لحاظ تاریخ شناسی به اینها دهیو می گفتند و ما می بینیم که به محض این که آریایی ها می آیند و ساکن می شوند به جهت این که آریایی ها به شدت طبقاتی بودند و طبقات ممتاز و فرودست داشتند کاخ فرمانروا سر بر می آورد و این نشانه ای است که تفاوت را بر می تابد و بعد گورها و قبرها که در گورهای خود سیلک و آن ناحیه باستانی در لایه های می دالید که هفت لایه است، آن لایه زیرین سیلک شما هیچ چیز متفاوت نمی بینید یک ظرف آب است. یک ظرف روغن مثلاً. اما بعدها که آریایی می آید شما چیزهای گران قیمت را مشاهده می کنید مثل شمشیرهای نفیس، زره های گرانقیمت، لوازم جنگی حتی طلا، متفاوت با مردم عادی در بعضی از گورها مشاهده می شود که اینها گورهای جنگجویان و جنگ سالاران و فرماندهان جنگی هستند که بالاترین رده را دارند در تقسیم بندی طبقات عالی.

مصدق: خانم لاهیجی ما در تقویت و تاریخمان روز زن باستانی را که پنجم اسفند یا همان پنجه اسفند است را داریم، روز جهانی زن را هم در همین اسفند ماه داریم که این تقارن

بسیار جالب است به خصوص این که پایه گذاران این روز غربی‌ها هستند این تشابه زمان ما را دچار شگفتی می‌کند، ممکن است کمی هم در این مورد برای مان صحبت کنید.

لاهیجی: بله، بسیار جالب است. البته این روز تاریخ دیگری داشت اما بعد این تاریخ بنابر توافق جمعی از دست‌اندر کاران این گونه یادبودها و بزرگداشت‌ها با اسفندماه ما هم زمان شد و علت هم این است که آن موقعی که زنان کارگر کارخانه‌های نساجی شیکاگو برای دستمزد قیام کردند، اعتصاب کردند و کشته دادند ولی توانستند که حقوقی که درخواست می‌کردند که حقوق برابر یکی از آنها بود را به دست بیاورند و بعدها این واقعه به اشکال مختلف در بعضی از کشورهای اروپایی ماندگار شد و بعد که روسیه تبدیل به اتحاد جماهیر شوروی شد این را به طور مشخص در روز هشتم مارس برگزار می‌کند که سمبل آن گل میموزا است که اول بهار معمولاً می‌آید. علتش هم این است که این گل اولین گلی است که در بهار می‌آید و در حقیقت هنوز گل‌های دیگر در نیامده که میموزا می‌آید.

زنانی که در این مراسم رژه می‌رفتند همیشه یک شاخه گل میموزا در دستانشان داشتند و در حقیقت از آن جا منشاء گرفت و معمولاً هم یک جور نگرش چپ به آن است که این را یک جریان رادیکال یا مارکسیستی می‌دانند در حالی که من فکر می‌کنم این طرفش هم پنج اسفند را داریم. یک روز ایرانی است. می‌شود گفت که ماه اسفند را می‌شود جشن گرفت روزهای مختلف آن را که هر روزش یک اتفاق خوب افتاده است اما به هر حال هشتم مارس روزی است که به یاد زنانی که در شیکاگو برای به دست آوردن حقوق خودشان اعتصاب کردند و سرکار نیامدند و نگذاشتند کسی وارد کارگاه و کارخانه‌ها بشود و بعد قوای انتظامی وارد صحنه شدند و ردیف اول زنان را به رگبار گلوله بستند، اما زن‌ها مقاومت کردند، ایستادند و فرار نکردند و به آنها گفتند که شما فرزندان ما، فرزندان بسیار نمک‌نشناسی هستید که می‌توانید به طرف قلب‌های مادرانتان شلیک کنید و با این تحریکات قوایی را که به آنها حمله کرده بودند و ادار به عقب‌نشینی کردند و ماندند و توانستند آن احجافی که در مورد کمی دستمزدها در حق‌شان اعمال شده بود جبران کنند و این در حقیقت آغاز یک جور حرکت اصیل برای رفع تبعیض‌های جنسی شد. زیرا من خودم شخصاً معتقدم که اگر مقوله اقتصاد وارد مسایل مردان و زنان نشود هرگز زنان به رفع آن تبعیض‌ها نمی‌رسند انگیزه‌ای و عللی باید وجود داشته باشد. یک منفعت بلا واسطه‌ای باید وجود داشته باشد تا شما تمایل به انجام کاری پیدا کنید. مثلاً در آغاز قرن، نهضت زنانی که در ایران حرکت کردند صد یا صد و بیست سال پیش، سوادآموزی جزء اولین کارهایی بود که کردند.

مدرسه باز کردند. چرا این به طبقات پایین رسوخ نکرد؟ علتش این بود که طبقه پایین نیازی به این حرف‌ها نداشت. برای همین خانواده به لحاظ اقتصادی صرفه‌ای نمی‌دید که سرمایه‌گذاری کند برای تحصیل دختر. برای این که دختر می‌رفت و هر آنچه را که می‌آموخت در خانه دیگری به کار می‌گرفت و انگیزه وجود نداشت. امروز می‌بینید که به راحتی یک کارگر ساده شهرداری آماده است که هزینه تحصیل دخترش را بدهد، دخترش به یک دانشکده



برود و درس بخواند با این تصور که این یک بازده اقتصادی دارد حالا یا ممکن است شوهر بهتری پیدا بکند یا از نظر این که می‌تواند طبقه‌اش را عوض کند یا از نظر این که شغلی پیدا کند، پولی به خانواده بیاورد و کمکی به خانواده بکند. چون بازده اقتصادی آن ملموس است حاضرند هزینه کنند و من همیشه می‌گویم پتانسیل‌های جامعه ما برای این جور حرکات تحولی بسیار خوب است و به راحتی آن جنگ‌هایی که مثلاً در غرب برای اولین نویسنده‌ها، اولین پزشک‌ها که حتماً داستان‌هایش را می‌دانید که بسیار بسیار مشکل بود ولی ما می‌بینیم که در ایران بسیار ساده است. وقتی فکر می‌کنیم در ایران خانم سیمین دانشور که اولین رمان‌نویس ماست اصلاً مشکلی نداشت. آن موقع که به صورت حرفه‌ای شروع می‌کند نه تنها مشکلی نداشت بلکه پرفروش‌ترین کتاب زمانه خودش و بسی زمان‌های بعد بوده در حالی که آدم وقتی داستان قصه‌نویس‌های فرنگی را می‌بیند متوجه می‌شود که بعضی‌ها مجبور بودند اسم‌شان را عوض کنند یا پنهانی بنویسند و به نام کسی دیگری چاپ کنند. مثلاً جورج الیوت نام مردانه روی آثارش می‌گذاشت چون جو جامعه بر نمی‌تایید اما سیمین دانشور بدون کوچکترین مانعی کتابش (سو و شون) را نوشت. منظورم پتانسیل‌های است که جامعه ما دارد. در مورد همان هالووین که صحبت کردیم وقتی که دقیق نگاه می‌کنیم می‌بینیم بعضی از آدابش مثل چهارشنبه سوری ماست. به هر حال جهان قدیم جهان محدودی بود، به هر حال دو یا سه قدرت جهان را تشکیل می‌داده که این دو سه تا قدرت مرتب در حال مبادله فرهنگی بوده‌اند که اصلاً نمی‌شود نباشد. وقتی شما یک کشور را فتح می‌کنید یا اشغال می‌کنید بخشی از فرهنگ این کشور را می‌گیرید. وقتی اقوام آریایی میان‌رودان را فتح کردند یا وقتی مناطق جنوبی را پارس‌ها فتح کردند و یا وقتی مادها مناطق غربی را فتح کردند این مبادله فرهنگی را و گسترش آن را به سرعت می‌بینیم یعنی مثلاً می‌بینیم نشانه‌هایی که جزو مقدسات آنها بوده در مقدسات آریایی پیدا می‌شود و به همین ترتیب این مبادلات فرهنگی بدون وقفه صورت می‌گیرد. گاهی اسم‌هایش عوض می‌شود. گاهی حتی اسم‌هایش هم عوض نمی‌شود و با همان اسامی می‌ماند و به این ترتیب بخشی از یک فرهنگ می‌رود و با فرهنگ دیگر قاطی می‌شود. چیزی که من حالا اگر بخواهم شباهت‌هایی بین هالووین که البته از نظر زمانی نیست و فقط کیفیت آن را بررسی می‌کنم و شباهت‌های آن را بیان می‌کنم.

هالووین در آغاز پاییز است و چهارشنبه سوری ما در پایان زمستان و آتش به دلیل تقدسش در بین ایرانیان آریایی ارزش خاصی داشته، منتهی در کنار این من خودم وقتی به یک هالووین اروپایی دقت می‌کردم، می‌دیدم که اون‌ها هم خشکبار دارند. یعنی این که در مراسم‌شان یک چیزهایی دارند که مثل قیسی هست که به سیخ می‌کشند به سیخ‌های چوبی که این در همه جا فروخته می‌شود. کنار خیابان‌ها آنهایی که کیوسک دارند می‌فروشند و حتی هدایایی که به بچه‌ها داده می‌شود این میوه‌های خشک است. من معتقدم که همیشه بگردیم ریشه اقتصادی آن را پیدا کنیم. می‌بینیم که امر تغذیه یک امر مهمی بوده و این نگهداری جزء مسایل مشترکی هست که معمولاً بر دوش زنان بوده. همه نقاط دنیا اگر بخش مرکزی اروپا را

محل ظهور محوریت زنانه بدانیم، می بینیم که در اینجا آن شباهت‌های فرهنگی خیلی شبیه آن چیز است که شما در سیلک می بینید و در سیلک اعلام می کنید که اینجانب نوعی محوریت زنانه وجود داشته (محوریت زنانه با سالار فرق می کند) من همیشه از کلمه سالاری فرار می کنم چون به نظرم می آید که بوی قدرت و خشونت می دهد.

اصلاً معتقد نیستم که جوامع زن سالار بودند به این جهت می گویم محور چون خط وراثت از مادر منتقل می شده و تبار از مادر شکل می گرفته شاید علت منطقی آن این باشد که مادر حتماً مادر است. معمولاً قهرمانان، تبار پدری شات بهم است. شما از تبار پدری‌شان چیزی نمی دانید شما این را در تمام قهرمانان غربی هم می بینید. آنهایی که پدر نامعلوم و مادر است که همیشه توصیف می شود.

مصدق: حتی در کارتونهاهایی که در دهه هفتاد ما دیدیم یعنی وقتی همراه بچه‌هایمان به تماشای آنها می نشینیم تل دنبال مادرش می گردد یا حتی حاج. بل و سپاسین هم حالا این مادر چیه...؟

لاهیجی: تبار. یعنی اگر id باشد و فکر کنیم این هویت است برای این که فقط آن هویت معلوم بوده. هویت‌های دیگر شبهه داشته. سارگون، حالا قدیمی‌ترین شخصیت باستانی گیل گمش. گیل گمش پدرش معلوم نیست مدرش از خانواده ماه است ولی پدرش معلوم نیست کیه هیچ وقت به شما نمی گوید پدرش کیست. یا مثلاً در مورد پیری، من به رای العین می بینم که در اکثر قصه‌ها زنان، جادوگران بدخیم هستند. حالا چه در نقش بندرلایی چه در نقش سفید برفی. زن هستند و شما در داستان‌ها فولکلور ایران به قدرت می بینید که جادوگری (یا آن که به نام پری خوانده می شود که خاری می گوید فری) اینها فاقد نیروی منفی هستند و معمولاً دارای نیروی مثبت هستند. یعنی ما جن داریم و پری. جن مظهر بد آن است که حتماً مذکره. یعنی شما نمی گوید جن مونث. همیشه جن را در قالب مردانه‌اش می بینید و پری که جنبه مونث آن است. بیش از این که من بخواهم خیلی این خطها را در فرهنگ‌ها بکشم به نظر می آید که این جامعه به طور طبیعی مسکلی نداشت یعنی در ساختارش ساختار مظاهر یک جامعه محکم مرد سالار را در جامعه غربی می بیند من گاهی دچار کشف و شهود می شوم. جامعه غربی یک جامعه مرد سالار است که به این خرد رسیده که باید به زنها قدرت بدهد و آنها را سهم کند یعنی این در حقیقت حکم خرد است نه تغییر ساختار. جوامع غربی ساختار مرد سالارانه‌شان تغییر پیدا نکرده...

مصدق: به خاطر وجه تکنیکی و صنعتی بودنشان هم می شود این را گفت.

لاهیجی: من فکر می کنم فراتر از این است. پدر، پسر، روح القدس. ببینید در تثلیث مطلقاً زن نقشی ندارد. این هنرمند است که در هنر زن را متجلی می کند یعنی این که شما آن قدر که تصویر مریم را دارید، مریم و کودک در خود تثلیث کلیسای این وجود ندارد.

مصدق: ولی در یونان باستان افلاطون به این پرداخته اعتقاد داشته است که شاعر در حالت سرایش شعر به طور خودآگاه از الهه‌ها کمک می‌گیرد و این الهه‌ها، فرشته و... از عالم بالا هستند. نظرتان را ممکن است بدانم؟

لاهیجی: بله اما یادمان باشد که در تفکر پیش‌زمینه فلسفی هم حتی یعنی در مدینه فاضله افلاطون هم زن حضوری ندارد یعنی زن نباید در آن چیز که مربوط به تصمیم‌گیری است شرکت کند.

مصدق: می‌خواهم این را بگویم که بخشی از این دسته‌بندی جدای از این که زیبایی‌شناسی حس بشه کاملاً سیاسی و ایدئولوژیکه، یعنی کاملاً جامعه غربی را یا اروپا که می‌فرماید به خاطر صنعتی بودن آن جامعه است یعنی همیشه انگار مکاتیک، یعنی یک اسطوره هم ردیف ساخته می‌شود. در سال ۱۸۶۱ توسط مری شلی...

لاهیجی: خیلی از جامعه‌شناسان این نظر شما را دارند می‌گویند که در حقیقت این تکنولوژی اجبار می‌کند فورس می‌دهد ولی همیشه صادق نیست.

مصدق: به خاطر این که تکنولوژی روح زنانگی را می‌گیرد آن لطافت را...

لاهیجی: به نظر من این آن چیزهایی است که اسمش عادات است. ببینید در کتاب زن در جستجوی رهایی من نوشته‌ام وقتی جنگ اول جهانی جریان داشت و مردها مجبور شدند به جبهه بروند، بیست میلیون زن آلمانی فقط در کارخانه‌ها کار می‌کردند و نشان دادند علی‌رغم آن ظرافتی که بهشان نسبت داده می‌شود می‌توانند کار را اداره کنند. منتهی اتفاقی که می‌افتد که من آن را می‌گذارم روی بخش مرد سالارانه به محض این که مردها از جبهه برمی‌گردند وضعیت فوق‌العاده اعلام می‌شود و زنها را اخراج می‌کنند و مردها را جایگزین می‌کنند و این درست همان بحرانی را می‌سازد که زنها به هیتلر رای می‌دهند. چون هیتلر بعد از این که می‌آید بعد از وایمار چون اینها وقایع سوسیال دموکراسی است در آلمان مشخصاً می‌گوید زنها هیچ کاری نکنند، بنشینند و بزایند و حقوق بگیرند و در مقابل آن تحقیر اخراج از کارخانه و جایگزین شدنش با مرد حرف هیتلر جذاب به نظر می‌آید. حالا ما گاهی این را از زبان بعضی از زنان نزدیک به قدرت می‌شنویم که زنان بزرگترین وظیفه‌شان زاد و ولد است. اخیراً یک خانمی که در صحنه سیاست هم فعال هستند می‌گفتند که بزرگترین وظیفه زنان این است که باید زاد و ولد کنند و برای این کار حقوق بگیرند و فکر می‌کردند خیلی حرف بدیعی زدند. من گفتم این حرف اصلاً نه جدید است و نه بدیع.

هیتلر پنجاه سال پیش عین همین را گفت و می‌گفت زنها اصلاً نباید به سیاست نزدیک بشوند. سیاست چیز بد و مزخرفی است. بیایید این را بگذارید برای ما مردها و شماها بنشینید در خانه و برای آلمان سرباز بزایید و بعد کسی که هفت بچه داشت نشان صلیب آهنی می‌گرفت

یعنی بزرگترین نشان افتخار جنگی آلمان را و می‌دانید که اصلاً هیتلر را زنها سرکار آوردند یعنی هفت میلیون زن به هیتلر رای دادند. درست به خاطر همین اعلامش و با وجودی که حزب ناسیونالیست، سوسیالیست آلمان مطلقاً زنی را درون خودش نپذیرفت و در هیچ موقعیتی و مقامی بزرگترین طرفداران هیتلر در دوران حکومتش زنان بودند. این دیگر آن بخش‌های بسیار پیچیده سیاسی است. نه به دلیل این که حرف‌های هیتلر با روح زنانگی سازگارتر بود من این را قبول ندارم به نظر می‌آید که در حقیقت دنیای صنعت وقتی که نیروی بدنی را مطرح کرد بالطبع زنان آمادگی کمتری داشتند ولی امروز که دیگر اتومات‌تر ناسیون نیروی بدنی نمی‌خواهد بنا به گفته مارکیست‌های جهان، شما تفاوت‌ها را کم رنگ‌تر و کم رنگ‌تر می‌بینید و داریم می‌بینیم که به شکلی حتی در کشورهای آسیایی قدرت به زنان تفویض می‌شود. حالا بعضی جاها مثل شبه قاره هند خیلی سریع این سنت را می‌پذیرند. مثل پاکستان، بنگلادش. سری لانکا، هند زنها به راحتی می‌توانند به قدرت برسند. مساله کار بدنی که شما اشاره کردید کاملاً اقتصادی است یعنی که در هند عمده‌ها همه زن هستند یعنی همه کارهای ساختمانی را زنها انجام می‌دهند و اصلاً عرف است. ساخت و ساز و این که باری بگذارد روی دوشش و ببرد بالا، کار زن است، برای این که اقتصاد مجبورش می‌کند، فقر مجبورش می‌کند. من گمان نمی‌کنم دنیای صنعت این کار را بکند. شاید آن یکی بخش یعنی محیط زیست. وقتی می‌گوییم تخریب چیز است خلاف طبیعت زنانه، این بخش عمده‌اش شامل طبیعت می‌شود شاید آنجایی که تکنولوژی با طبیعت در تلاقی و برخورد قرار می‌گیرد آن وقت زن طرف طبیعت را می‌گیرد. به نظرم اینها بحث‌هایی است که تازه شروع شده و هنوز نمی‌شود با قاطعیت راجع به آن حرف زد هر چند که از جهان باستان تا حالا زنان همیشه حامیان موجودات زنده بوده‌اند.

مصدق: چون زنها همه چیز را به صورت الهی و خدایی پذیرفته‌اند ولی مردها خیلی کلنجار می‌روند این اسطوره فرانک اشتاین هم همین است فی الواقع در عصر تجربه گرای پزشکی به نام فرانک اشتاین دست به ساخت یک موجودی می‌زند با استناد به یک اسطوره چینی که می‌گوید اگر شما بدن‌های مرده‌ها را به هم بچسبانید به استناد انرژی الکتریکی مرده زنده می‌شود.

بالاخره فرانک اشتاین موفق می‌شود یک انسان را بسازد ولی جالب است که این اسطوره را یک زن نوشته در سال ۱۸۶۱. وورژن‌های سینمایی زیادی در این مورد ساخته شده است و آن این است که مرتب دارد هشدار می‌دهد که چیزهایی که زنها می‌سازند یک بعد الهی و الوهی همراه آن است اما چیزی که مردها می‌سازند زمخت و بی‌روح است و تقابل جامعه صنعتی با روح زنانگی را یادآور می‌شود.

لاهیجی: بله البته این هم یک فرض است به عنوان مثال اگر بخواهند یک جامعه را از نظر ریشه‌ها که دارای ریشه و تبار مرد سالارانه و یا مرد محورانه است بررسی کنند از ترکیب

تغذیه، روش تغذیه، این که آیا تغذیه از شکار تامین می‌شده و یا از کشاورزی، از گوشت تامین می‌شده یا از گیاه و بعد نحوه نام، چون زبان یکی از عوامل خیلی مهم است. ببینید در چه جوامعی ریشه، ریشه‌های زنانه است و در چه جوامعی ریشه، ریشه‌های مردانه است مثلاً در زبان‌های هند اروپایی، ریشه لغات برای بزرگ‌تر مرد است. راج است. مثلاً راج، راجه.

برای زن ریشه کسب شده از ریشه مردانه است. راجا است. اصل کلمه راج به معنی شاه، تاج و پدر و بزرگ است. اصل کلمه راج است و لغت زنانه از آن استخراج شده خودش لغت مستقل ندارد. از اینها می‌شود تشخیص داد که این جامعه نمی‌تواند جامعه زن محور باشد اما در جاهایی که ونوس‌ها کشف شده‌اند، اینها صفات مشترک دارند و جوامع‌شان هم صفات مشترک دارند در تمام اینها تبار از شعاع مادری عبور می‌کند نه از شعاع پدری. در تمام اینها مردها در گذرند نه ماندگار. در تمام اینها تفاوت طبقاتی بسیار کم است در مانده‌های باستانی‌شان می‌گوییم نه دنیای امروزشان و جالب‌تر این است که در بعضی از سنن هم شما می‌بینید که می‌گویند در جوامع زن سالار، زن محور در گذر زمان پدر و جد پدری جانشین قدرت نمی‌شود برادر مادر می‌شود و ما این را در اصطلاحات ساده بومی خودمان می‌بینیم. بعضی جاها دیده‌اید که کسی که می‌خواهد مردی را صدا کند می‌گوید دایی.

اما در جوامع مرد سالار می‌گوید عمو، دو چیز که از دو وجه تباری می‌آید این ارث‌بری از طریق برادر، یعنی دایی خیلی مرسوم بوده که هنوز هم مرسوم است.

ملت. کلادیوس عموست شما می‌بینید که...

لاهیجی: اینها نشانه‌هایی است که شما بعضی از تشابهات را می‌بینید و بعضی از جوامع کمتر صنعتی شده و شهری شده مثل روستاها خیلی جالب است که آی دایی دایی جونم و یا عمو برای خطاب به هر ناشناسی.

مصدق: در پایان برای جمع‌بندی و رعایت رسم دیرینه مصاحبه سرکار خانم لاهیجی اگر صحبت خاصی به نظرتان می‌رسد بفرمایید. ضمن این که تشکر و سپاس بنده و خوانندگان مجله رودکی را از جهت وقت و زحمتی که متقبل شدید بپذیرید. به خصوص که شما راهی سفر خارج از کشور هستید و برای شرکت در سمینار ناشرین جهان فرصت زیادی نداشتید.

لاهیجی: در پایان بحث باید بگویم که من مطلقاً معتقد نیستم که مشکل ما با مردان ماست. به نظرم می‌آید زن و مرد ما هر دو در طول تاریخ، قربانیان قدرت توام با خشونت بوده‌اند. مثلاً در انگلیس لرد همیشه لرد است، لیدی هیچ‌وقت نمی‌تواند لرد بشود و این را در داستان‌های جین آستین هم می‌بینید و در مابقی قضاایا. ولی در جامعه ما این رادر آن

شکل نمی‌بینید. یعنی آن نشانه‌ها و عناصر جامعه مرد سالار را شما در این جا نمی‌بینید. مشکل ما تقابل جنس‌ها نیست، پسران ما، همسران ما، پدران ما دشمنان ما نیستند. بلکه زن و مرد هر دو یک نوع مضيقه‌هایی دارند که از دیر کرد دمکراسی ناشی می‌شود.

مصدق: با تشکر از شما.

## معرفی سایت‌های ادبی

[www.jenopari.com](http://www.jenopari.com)

### جن و پری

گرداننده: میترا البانی

بخشی از مطالب سایت:

\*\*\*

معرفی کتاب

مجموعه داستان رخ شیشه‌ای

مجموعه داستان رخ شیشه‌ای در سال ۸۴ توسط نشر مرمر-ورجاوند به چاپ رسید که در نمایشگاه بین‌المللی عرضه گردد. مشخصات این مجموعه عبارت است از:

انتشارات: مرمر-ورجاوند

شامل ۱۵ داستان کوتاه

۱۰۸ صفحه/شمارگان: ۱۵۰۰/قیمت: ۱۲۰۰ ریال

بر روی پشت جلد کتاب به جای مقدمه آمده است:

رخ شیشه‌ای، روایت نگاه گنگ و مبهم انسان در به در شده‌ی امروز است. آدمیان شیشه‌ای، فکرشان بر شبحی از حقیقت بنا شده است؛ حقیقتی که می‌بایست الحاس وار تراشیده شود و گرنه روزی فرا خواهد رسید که زندگی «افسار خود را از بند هنجارهایی که آدمیان بر او زنده‌اند بیرون کشیده و انتقامخواهد گرفت. آن‌روز دیر نیست، من بارقه‌هایی از آن را در چشم‌های آن رخ شیشه‌ای دیده‌ام.